

اثر جاویدان حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی و ؛ باشکوه ترین کتاب حماسی جهان [ایران باستان]

کتاب ارزشمند و خواندنی " گنجینه حماسه های جهان "، تالیف ژرار شالیان به تازگی با ترجمه ی دکتر علی اصغر سعیدی، روانه ی بازار کتاب شده است. در اینجا صرفاً، به فرازهایی از آن که پیرامون حماسه شاهنامه فردوسی پرداخته شده است، اکتفا و خوانش متن کامل این اثر باشکوه را به یاران گرامی پیشنهاد می کنیم.

شاهنامه فردوسی ( قرن هفتم و هشتم میلادی ) با وصف آفرینش گیتی آغاز می شود و با سقوط دودمان ساسانی و غلبه اعراب پایان می یابد.

کتاب شاهنامه را می توان به سه دوره ویژه تقسیم کرد: دوره نخست، بخش مربوط به مبارزه برای ساختن زیربنای شاهنشاهی و دفاع از موجودیت آن که مفصل ترین و در عین حال عالی ترین اثر حماسی جهان نیز می باشد. سلسله های پی در پی پادشاهان و تقسیم جهان در آغاز میان سه فرزند فریدون به نام های: سلم ( شاه مغرب زمین)، تور ( شاه توران = ترکستان و چین) و ایرج ( شاه ایران و عراق) به دنبال همین تقسیم است که تقابل مداوم میان توران ( آن سوی جیحون ) و ایران آغاز می شود.

تعدادی از نام هایی که در بخش اول شاهنامه ذکر شده، در اوستا؛ کتاب مقدس ایران پیش از اسلام هم آمده است: سام، زال، رستم و سهراب. در مقابله با توران که شاه آن افراسیاب نام دارد، تنها رستم است که پهلوان ملی ایران شناخته می شود. این پهلوان، از تمامی آزمون های دشواری که بر سر راه خود با آن ها درگیر است، پیروز و سربلند بیرون می آید و شاه ایران را که در چنگ تورانیان زندانی است، آزاد می کند و افراسیاب را شکست می دهد. شرح رزمی که در آن رستم، فرزند خود سهراب را، بی آن که او را بشناسد، از پا در می آورد، یکی از بخش های بسیار غمبار و پرهیجان شاهنامه است...

دور دوم شاهنامه، یادآور عظمت و برتری پرشکوه ایران است. در این بخش، در مورد هخامنشیان و اسکندر که از او به عنوان یک شاه ایرانی یاد می شود، و ساسانیان که حمله مجدد تورانیان را به ایران به شکلی به خواننده القا می کند، مطالبی آمده است. بعد، دوره سوم این کتاب آغاز می شود که فصل کوتاهی است و دوران زوال و تباهی شاهنشاهی را بازگو می کند و سرانجام با غلبه تازیان، این دوره هم به پایان می رسد.

حماسه ای که فردوسی در طول سی سال به نام شاهنامه آفرید، هم از نظر زمانی و هم از لحاظ مکانی اثری است بس عظیم و بسیار پر محتوا که مطالب آن سرتاسر قاره آسیا، از بیزانس گرفته تا چین و هند، همه جا را در بر می گیرد و در میان آثار ادبی جهان، به حق عنوان شاهکاری شگرف و کم نظیر شناخته شده است.

بزرگترین شاعر دوره سامانی و غزنوی، حکیم ابوالقاسم فردوسی است. فردوسی در طبران طوس به سال ۳۲۹ هجری بدنیا آمد. پدرش از دهقانان طوس بود و در آن ولایت مکتبی داشت. از احوال او در عهد کودکی و جوانی اطلاع درستی نداریم؛ اینقدر معلوم است که در جوانی از برکت درآمد املاک پدر بکسی محتاج نبوده است؛ اما اندک اندک آن اموال را از دست داده و به تهیدستی افتاده است.

فردوسی از همان ابتدای کار که به کسب علم و دانش پرداخت به خواندن داستان هم علاقمند شد و مخصوصاً به تاریخ و اطلاعات راجع به گذشته ایران علاقه می ورزید. همین علاقه به داستانهای کهن بود که او را بفرنگ نظم شاهنامه انداخت. چنانکه از گفته خود او در شاهنامه بر می آید، مدتها در جستجوی این کتاب بود. مدتی را که بر سر این کار رنج برد تفاوت ۲۵، ۳۰ و ۳۵ سال ذکر میکنند. آنچه محقق است این است که وی برای نظم کتاب نه از روی ترتیبی که اکنون در توالی داستانها است کار کرده و نه اینکه بدون وقفه مشغول نظم و تصنیف آن بوده است.

به هر حال فردوسی نزدیک به سی سال از بهترین ایام زندگی خویش را وقف شاهنامه کرد و بر سر اینکار جوانی خود را به پیری رسانید. به امید اتمام شاهنامه تمام ثروت و مکتب خود را اندک اندک از دست داد. در اوایل شروع این کار، هم خود او ثروت و مکتب کافی داشت و هم بعضی از رجال و بزرگان خراسان وسایل آسایش خاطر او را فراهم می کردند. اما در اواخر کار که ظاهراً قسمت عمده شاهنامه را به اتمام رسانده بود در دوران پیری گرفتار فقر و تنگدستی گردید، و در دوران قحطی و گرسنگی خراسان که در حدود سال ۴۰۲ هجری قمری روی داد، از ثروت و دارائی عاری بود.

باید دانست بر خلاف آنچه مشهور است، فردوسی شاهنامه را صرفاً بخاطر علاقه خویش و حتی سالها قبل از آنکه سلطان محمود به سلطنت برسد، آغاز کرد؛ اما چون در طی این کار رفته رفته ثروت و جوانی را از دست داد، در صدد برآمد که آنرا بنام پادشاهی بزرگ کند و بگمان اینکه سلطان غزنین چنانکه باید قدر او را خواهد شناخت، شاهنامه را بنام او کرد و راه غزنین را در پیش گرفت. اما سلطان محمود که به مدایح و اشعار ستایش آمیز شاعران بیش از تاریخ و داستانهای پهلوانی علاقه داشت، قدر سخن شاعر را ندانست و او را چنانکه شایسته اش بود تشویق نکرد.

سبب آنکه شاهنامه مورد پسند سلطان محمود واقع نشد، درست معلوم نیست. بعضی گفته اند که به سبب بدگوئی حسودان، فردوسی نزد محمود به بد دینی متهم گشته بود و از این رو سلطان باو بی اعتنائی کرد. ظاهراً بعضی از شاعران دربار سلطان محمود که بر لطف طبع و تبحر استاد طوس حسد می بردند خاطر سلطان را مشوب کرده و داستانهای شاهنامه و پهلوانان قدیم ایران را در نظر وی پست و ناچیز جلوه داده بودند. بهر حال گویا سلطان شاهنامه را بی ارزش دانست و از رستم بزشتی یاد کرد و چنانکه مؤلف تاریخ سیستان می گوید، بر فردوسی خشم آورد که "شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم، و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست".

و گفته اند که فردوسی از این بی اعتنائی محمود بر آشفت و آزرده خاطر گشت و بیتی چند در هجو سلطان محمود گفت و از بیم محمود غزنین را ترک کرد و با خشم و ترس یک چند در شهرهائی چون هرات، ری و طبرستان متواری بود و از شهری به شهر دیگر میرفت تا آنکه سرانجام در زادگاه خود طوس درگذشت. تاریخ وفاتش را بعضی ۴۱۱ و برخی ۴۱۶ هجری قمری نوشته اند.

گویند که چند سال بعد، محمود را بمناسبتی از فردوسی یاد آمد و از رفتاری که با آن شاعر آزاده کرده بود پشیمان گردید و در صدد دلجوئی از او برآمد و فرمان داد تا مالی هنگفت برای او از غزنین به طوس گسیل دارند و از او دلجوئی کنند. اما چنانکه تذکره نویسان نوشته اند، روزی که هدیه سلطان را از غزنین به طوس می آوردند، جنازه شاعر را از طوس بیرون می بردند؛ از وی جز دختری نمانده بود، زیرا پسرش هم در حیات پدر وفات یافته بود و استاد را از مرگ خود پریشان و اندوهگین ساخته بود.

شاهنامه نه فقط بزرگترین و پر مایه ترین مجموعه شعر است که از عهد سامانی و غزنوی بیادگار مانده است بلکه مهمترین سند عظمت زبان فارسی و بارزترین مظهر شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران قدیم و خزانه لغت و گنجینه ادبیات فارسی است.

فردوسی طبع لطیف و خوی پاکیزه داشت. سخنش از طعن و هجو و دروغ و تملق خالی بود و تا میتوانست الفاظ ناشایست و کلمات دور از اخلاق بکار نمی برد. در وطن دوستی سری پر شور داشت. به داستانهای کهن و به تاریخ و سنن آداب نیک ایران قدیم عشق می ورزید؛ و از تورانیان و رومیان و اعراب به سبب صدماتی که بر ایران وارد آورده بودند نفرت داشت.

بهر حال استاد طوس مردی پاکدل و نودوست و مهربان بود و نسبت به تمام مردم محبت داشت، اما دشمنان ایران را بهیچ وجه نمی بخشود . عشق و علاقه او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران زمین از هر بیتی که در باب آنها گفته، آشکار است و بهمین علت باید او را دوستدار عظمت ایران و مبشر وحدت و شوکت ایران شمرد.

---

آغاز نامه

پادشاهی گیومرث

پادشاهی هوشنگ

پادشاهی تهمورث

پادشاهی جمشید

پادشاهی ضحاک

پادشاهی فریدون

پادشاهی منوچهر

پادشاهی نوذر

پادشاهی زو طهماسب

پادشاهی گرشاسپ

پادشاهی کی قباد

پادشاهی کی کاوس و رفتن او به مازندران

رزم کاوس با شاه هاموران

داستان سهراب

داستان سیاوش

پادشاهی کی خسرو

داستان فرود سیاوش

داستان کاموس کشانی

داستان خاقان چین

داستان اکوان دیو

داستان بیژن و منیژه

داستان دوازده رخ

جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب

پادشاهی لهراسپ

پادشاهی گشتاسپ

داستان هفت خوان اسفندیار

داستان رستم و اسفندیار

داستان رستم و شغاد

پادشاهی بهمن اسفندیار

پادشاهی همای چهرزاد

پادشاهی داراب

پادشاهی داری داراب

پادشاهی اسکندر

پادشاهی اشکانیان

پادشاهی اردشیر بابکان

پادشاهی شاپور اردشیر

پادشاهی اورمزد شاپور

پادشاهی بهرام اورمزد

پادشاهی بهرام بهرام

پادشاهی بهرام بهرامیان

پادشاهی نرسی بهرام

پادشاهی اورمزد نرسی

پادشاهی شاپور ذوالاكتاف

پادشاهی اردشیر نکوکار

پادشاهی شاپور سوم

پادشاهی بهرام شاپور

پادشاهی یزدگرد بزه گر

پادشاهی بهرام گور

پادشاهی یزدگرد بهرام

پادشاهی هرمز یزدگرد

پادشاهی پیروز یزدگرد

پادشاهی بلاش پیروز

پادشاهی قباد پیروز

پادشاهی کسری نوشین روان

پادشاهی هرمزد

پادشاهی خسرو پرویز

پادشاهی شیروی

پادشاهی اردشیر شیروی

پادشاهی فرابین گراز

پادشاهی پوران دخت

پادشاهی آزر م دخت

پادشاهی فرخ زاد

پادشاهی یزدگرد

پایان نامه